

سپس در برابر خود چیزی شبیه دریای بلور و آتش دیدم که موج می زد. در کنار دریا کسانی ایستاده بودند که بر آن جانور خبیث و مجسمه اش و بر آن علامت و عددش پیروز شده بودند همه آن‌ها چنگ در دست داشتند که خدا به ایشان داده بود و سرود موسوی خدمتگذار خدا و سرود بره را می‌خواندند و می‌گفتند: بزرگ و باشکوه است کارهای تو ای خدای بی‌همتا! حق و عدالت است راه‌های تو ، ای پادشاه قومها! ای خداوند ، کیست که از تو نترسد؟ کیست که نام تو را حرمت ندارد؟ زیرا تنها تو پاکي. همه قومها خواهند آمد و در پیشگاه تو پرستش خواهند کرد، زیرا کارهای خوب تو را می‌بینند

از طریق نفس ما صدای ما تولید می‌شود. گاهی فریاد خوشحالی سر می‌دهیم و می‌گوییم **یوهو** گاهی داد و بی‌داد می‌کنیم و گاهی فریاد می‌زنیم و خودمان را خالی می‌کنیم و نفس راحتی می‌کشیم. نفس ما بیانگر احساساتی است که در درون ما جاریست. و نشانگر آن است و حتی ما می‌توانیم که این نفس کشیدن را به آواز تشبیه کنیم! اصلاً هر کس که نفس می‌کشد ، در حال آواز خواندن است! و هر کس که نمی‌خواند ، قطعاً مرده است. کانتات! خواندن! این نام کانتاته ، که برای این یک‌شنبه است ما را به چالش می‌کشد. همه ما می‌توانیم بخوانیم. پس همه ما زنده هستیم و داریم احساساتمان را از یک راه دیگر به صورت آواز ابراز کنیم. حتی اگر این تن‌ها کج و کوله و با زحمت از ما بیرون بیایند. همه ما می‌توانیم بخوانیم ، حال فرق نمی‌کند، چه این خواندن یک فریاد شادی برای قهرمانی فوتبال باشد یا یک فریاد شادی برای موفقیت در کنکور باشد و یا یک فریاد شادی برای گرفتن اقامت باشد. شما این را می‌دانید که خواندن چطور است. تلفظ غیر طبیعی کلمات یک مثالی هستند که ما این را بارها در کلیسا تجربه کرده ایم. و حتی یکی از این‌ها تجربه شخصی خود من است. و آن به این ترتیب بود: یک پاستوری جلوی من در یک اتاق قدیمی ایستاده بود. او همزمان اجرا کننده آواز هم بود. با یک دستش داشت کلید ضبط صوت را

فشار می‌داد و با دست دیگر داشت به اجتماع علامت می‌داد که آوازه‌ها را اجرا کنند. اول او صفحات شعر را اعلام کرد و بعد اجتماع شروع کردند به دنبال صفحات گشتن و تا آن‌ها داشتند دنبال صفحه و نمره شعر می‌گشتیم ، و بعد او با دست به پایین علامت داد و با دست دیگر کلید ضبط را فشرد. بعد اجتماع ابتدای شعر را از دست دادن و همچنین صدای جیق ضبط صوت هم در آمد : * خداوند به ما رجوع کرد و معجزات شیرینش را به ما نشان داد* این به نوعی از دست رفته نیست؟ ما از خداوند می‌خوانیم و از کارها و معجزاتی که او برای ما کرده است! ما می‌خوانیم از نجاتمان از گناه ، مرگ و شیطان. ما از یک عشق غیر قابل وصف می‌خوانیم، که ما داریم تجربش می‌کنیم. حالا تمام این مفاهیم زیبا یک طرف و صدایی که از این اجتماع دارد برای خواندن این آوازه‌ها میاد درست مثل صدای یک کامیون پر از بار است که دارد از یک مسیر سر بالایی کوهستانی بالا می‌رود. هدف این بود برای خواندن تا از این زیبایی‌ها بخوانیم ولی طوری افتضاح بالا آمد که پاستور مجبور شد همه چیز را متوقف کند و نمی‌توانست ادامه دهد! تعجبی نیست که انسان‌ها هیچ میلی ندارند به ملکوت بروند. و این به ندرت پیش میاد که تصور انسان‌ها از آسمان جایی باشد که تمام زمان ما باید آواز بخوانیم؟ برای یک چشمه چی لازم است که به طور مداوم ادامه داشته باشد؟

چه چیز جالبی است وقتی که کلیسا می‌خواند؟ و ما چطور می‌توانیم در این همه دوباره یک چیز جدیدی را کشف کنیم؟ مکاشفه برای ما امروز یک کلاس آواز غیر متداول است. و این اصلاً به تمرین آواز درست ، و ابراز کردن درست تن های صدا و ... مربوط نمی‌شود. بلکه او یک هدف کاملاً دیگری دارد. آن به دیدن مربوط می‌شود. یوحنا به ما دیدی از آسمان می‌دهد. این دید می‌تواند نفس ما را دوباره رها کند و ما با قلبمان به شادی برسیم. این باید اینطور اثر گذار باشد ، که چی برای ما انسان‌ها طبیعی است. اینکه ما نفس راحتی بکشیم و با شادی فریاد بزنیم و از آن صحبت کنیم ، که چی باعث این جنب و جوش در قلب ماست ، و خدا برای ما چه

معجزاتی انجام داده است. این تکلیفی است که یوحنا به گردن خودش گذاشت و در واقع این یک تکلیف خیلی سختی هم است. آسمان را فقط او دیده است. این را چطور می‌توانست توضیح دهد، این اصلاً برای دیگران قابل درک نیست؟ این در واقع برای من این‌طور تصور می‌شود که وقتی پسر من می‌خواهد برای من این را تعریف کند که بازی کامپیوتری چطور انجام می‌شود. من که چیزی از این بازی‌ها نمی‌دانم فقط انگشتانی را می‌بینم که به سرعت روی کلیدها تکان می‌خورند. و روی مانیتور تصاویر سوسو می‌زنند. ولی هیچ فایده‌ای من نمی‌فهمم از همه این چیزهایی که در بازی کامپیوتری هست. شاید هم این به این علت باشد که من تا حال هیچ تلاشی برای انجام بازی با کامپیوتر نکرده‌ام. یوحنا هم یه همچین کار سختی را در پیش داشت: او می‌بایست برای ما انسان‌ها که هیچ تجربه‌ای از ملکوت نداریم توضیح می‌داد* من یک دریا می‌بینم که مثل شیشه شفاف و مثل آتش تابان است* این حرف اوست. ولی اتفاق بزرگتر از آن دریا انسانهایی بودند که در آنجا با خداوند در حال آواز خواندن بودند. تمام انسان‌ها را در ملکوت تصور کنید که دائماً در حال آواز خواندن هستند. در ملکوت باید یک خبرایی بهتر از این هم باشد، نه تنها فقط با آواز خواندن بلکه با تمام تجربه از خداوند ما کاملاً نزدیک خدا می‌شویم. اینکه در کنار خدا بایستیم و مدح و ستایش او جاری باشد خارق‌العاده است. و این تجربه آواز خواندن در کنار خدا، حتی با بهترین تجربه‌های زمینی ما از بهترین موسیقی‌ها نیز قابل قیاس نخواهد بود.

ولی یوحنا می‌خواهد به ما که هنوز روی زمین هستیم، کمی کمک کند، تا ما اینجا آواز بتوانیم بخوانیم. ما نباید کاملاً نگران ملکوت باشیم و مضطرب آن باشیم، مثل پسر من که برای توضیح بازی کامپیوتریش که تنها چیز مهم توی زندگی او هست و باید آن را توضیح دهد، یوحنا باید این‌طور این را توضیح دهد که برای خواندن چی مهم است: 3 چیز به ما کمک می‌کنند تا ،صدامان را آرام کنیم و خودمان را شاد کنیم تا با بقیه بخوانیم این‌که بدانیم از کجا آمده‌ایم

اینکه بدانیم برای چی ما اینجا هستیم

و اینکه بدانیم به کجا خواهیم رفت

اجتماع خداوند در آسمان 2 شعر را یادآوری کردند که این روشن شود که ، ما از کجا آمده ایم. اولین شعر حکایت از کارهایی دارد که خداوند در زمان موسوی کرده است. شعر موسوی (2 موسوی 15) مدح خداوند است برای نجات روحی و جسمی از خطر . و شعر بعدی بره است که از سرور و ناجی ما عیسی مسیح می خواند. او ما را از گناه و مرگ و شیطان رها کرد از طریق قربانی کردن خودش بر روی صلیب و برای این است که ما در نور رحمت او می توانیم زندگی کنیم. این شعر یوحنا یک شعر یادآوری است. این یادآوری دقیقاً اینجا مهم است که ما مسیحیان در تهدید و خطر قرار داریمو این مثل همان زمان یوحنا می ماند. و این ارتباط دارد با زمانی که مسیحیان تحت تعقیب بودند و این یک راه حل ساده ای هم نیست که عده ای از مردم این شعر ها را شنیدند که آن ها را به استقامت کردن دعوت می نمود. حال یوحنا یک دیدی را به ما از ملکوت می دهد و از دل این ماجرا یک اوازی بیرون میاد که برای خداوند است و با داستان خداوند در این جهان کاملاً ارتباط دارد. اینجا از موسوی میخواند که در آن سختی زندگی در کویر خداوند به او فکر کرد و بخصوص در شعر عیسی از این حکایت دارد که خدا از طریق عیسی ، معجزه ی خارق العاده نجاتش را بر گناه ، مرگ و شیطان فرستاده است. این نگاه از گذشته به ما یک اطمینان خاطری می دهد. وقتی همه چیز این همه در هم و برهم است و وقتی جنگ و فریاد های جنگ را می شنویم. وقتی از مریضیهای سخت می شنویم. وقتی که کل زندگی ما یک جنگ است. و مخصوصاً وقتی ما به عنوان مسیحی همیشه در اقلیت هستیم و از جانب دیگران همیشه تهدید و تحقیر میشویم. ما به امان خودمان رها نشده ایم. این شعر از ملکوت به ما این را می گوید که خداوند یک برنامه دارد و در پایان همه چیز خوب و روبه راه خواهد بود. بله شایسته است همچین خدایی را همیشه و همه ساعت مدح گفتن. و ما هم باید به یاد بیاوریم. و هر کسی در زندگی خودش باید این را

به خاطر بیاورد که خدا چکاری انجام داده است. ابتدا با تولد و هدیه حیات که به ما داده است. و بعد هم با هدیه تولد دوباره از طریق تافه شدن. و اینجا خیلی چیزهای دیگری هم هست که ما این را بدانیم که برای چه ما باید متشکر از خداوند باشیم. ما می‌توانیم با آرامش و خیلی دور از این ماجرا را ببینیم. ممنون عیسی که از صلیب فرار نکردی... برای من! ممنون عیسی که خیلی از انسان‌ها را فرستادی، همین‌طور عذاب و تعقیب که از عیسی نمی‌خواهند خجالت بکشند! ممنون از اینکه بعد از گذشت این همه نسلها این خبر به من هم رسید! ممنون از تو خدا که ما امروز هنوز می‌توانیم ببینیم که چطور انسان‌ها را می‌فرستی تا انجیل را بشارت دهند و قلبهای انسان‌ها را باز می‌کنی تا بتوانند به انجیل ایمان بیاورند! خدایا ممنون که این‌ها را همه انجام دادی! چند وقت یکبار ما این را می‌شنویم که ادمهایی در بستر مرگ یک کتاب شعر قدیمی مزامیر می‌خوانند یا حداقل می‌خواهند که آن را بشنوند. این کارهای بزرگی که خدا انجام داده است به ما آرامش می‌دهد در داستان زندگی خودمان. انجا دوباره از طریق آواز، انجیل خالص کشف می‌شود. اینجا امید و آینده خوانده می‌شوند در میان این جایگاه ناپیدا و نامرئی. این دیدی که یوحنا از گذشته به ما می‌دهد به ما کمک می‌کند که خدا را بشناسیم و برنامه خدا را متوجه شویم. نگاه به پشت سر، می‌بایست روبه رو را روشن کند. این دید برای حاضرین در این موقعیت کنونی جرأت و قدرت جدیدی را بوجود می‌آورد. این را ما نباید فراموش کنیم که مکاشفه فصل 15 یکی از اولین مناجات نامه‌های مسیحی بوده است. این یک شعر از کلیسای مبارز است. او می‌خواهد به ما یادآوری کند و هم می‌خواهد به ما قدرت بدهد تا با مسائل زندگی روبه رو شویم. ما مسیحیان دقیقاً همان قسمتی از همان قسمت از جهان را می‌بینیم که دیگران می‌بینند. ما هم با این مسائل روزمره مثل کار کردن و استراحت کردن و ازدواج، و تربیت بچه‌ها و... دقیقاً مثل دیگران روبه رو هستیم. ولی ایمان ما به ما این امکان را می‌دهد که مسائل را طور دیگر ببینیم. آن می‌خواهد درست مثل مسائلی که برای دیگران از جمله پول، قدرت و سلامتی مهم است، مورد اهمیت قرار گیرد. و این مسائل به همین منوال ادامه دارند و ما مسیحیان این مسائل را با ایمانمان می‌بینیم. و از طریق آن ما می‌توانیم با این مسائل

مثبت کنار بیاییم. ما می‌توانیم همچنین تمام نامیدی‌ها را با امید و شادی عوض کنیم. خیلی از مردمی که در بین ما زندگی می‌کنند از این مسائل تحت فشار هستند. و این امید برای همین است که به آدم داده شده است و با آن بیشتر از این نمی‌توان کرد. آن‌ها زندگی را گم کرده‌اند. و این جوانان باید با یک دیدی از خواب غفلت بیدار شوند و یک راه آرمانی برای زندگی خودشان پیدا کنند. آن‌ها گم شده‌اند. به خدا متوسل می‌شوند برخی از ما و بعد در این راه جدی می‌شوند و به آبرو و کرامت رفتار می‌کنند. ما انسان‌هایی که از طرف اجتماع تحت فشار هستیم، وقتی به عنوان فرزندان خدا قلم داد می‌شویم، می‌توانیم برنامه بزرگ خداوند را ببینیم. مطمئناً ما پایان جهان را نمی‌دانیم. و ما از آینده خبر نداریم. ما از زندگی آینده شخصب خودمان هم خبر نداریم. حال به این حقیقت می‌رسیم که زندگی نامه یک مسیحی کمتر از زندگینامه یک طرفدار فلسفه نیچه سختی ندارد. ولی فرق در اینجا است که مسیحیه میدانند از روی یک شناخت و معرفت عمیق که زندگی او در آینده به کجا می‌رود. یوحنا در مکاشفه یک دیدی از آینده را به ما می‌دهد. عیسی کارشناس مرگ و رستاخیز است. او هر دوی این‌ها را در زندگی خودش تجربه کرده است و می‌تواند آن‌ها را به ما بدهد در جهان خودش. در کتاب آخر انجیل برخی اشعار قرار دارند که بیانگر این‌اند که خداوند را از طریق عیسی مسیح می‌توان شناخت. این‌ها اشعاری هستند از یک دنیای دیگر که برای انسان‌ها خوانده شده‌اند تا آن‌ها را آماده کنند تا در جهان خداوند به آزادی زندگی کنند. آن‌ها شروع به خواندن می‌کنند و آن‌ها می‌خوانند در مقابل تمام رنج‌هایی که همیشه و همیشه یک مسیحی از آن‌ها رنج برده و خواهد برد، رنج‌هایی مثل: ناعدالتی و درد، تعقیب، ... و آن‌ها این آگاهی را به ما می‌دهد که این رنج‌ها موقتی خواهد بود. این را به ما نشان می‌دهند که زندگی خودمان را ما بتوانیم از یک دید دیگری ببینیم. همه این اختلافات و رنج‌ها و ... یک تاریخ انقضایی دارد. و آن‌ها باید تمام شوند و در مقابل آن‌ها خدا قرار می‌گیرد و او با بهشت بر ما خواهد تابید. این منظره از اجتماع آسمانی خدا باید ما را به این ترقیب کند که آینده را اینطور ببینیم. و اینطور بخوانیم مثل آخرین کلام آواز که کاملاً واضح است و او ما را در قصه‌ی نجاتش و حضورش در آینده برای هم

خوانی فرا خوانده است. برای این منظور تو اصلاً نباید ترسی داشته باشی که شعرها را بخوانی و نباید خجالت بکشی ، حتی وقتی این شعرها نا شناست برای تو ، حتی با وجود اینکه تن ها را اشتباه می‌گویی و اصلاً تن ها را نمی‌توانی نگه داری ، فقط این را برای خودت تصور کن که تو یک جایزه ی عالی برنده شده و از آن می‌خواهی صحبت کنی! همانطور هم تو باید از خداوند بخوانی فقط این را باید بدانی که آن چیزی که تو هدیه گرفتی قابل قیاس با هدایای زمینی نیست. تو شاد خواهی شد، از این هدیه که خدا برای تو آماده کرده است و می‌کند و خواهد کرد! ایمان داشته باش به خدا از طریق عیسی! امین